

زایش اسطوره‌های نو در اودیسه هومر از اسطوره‌های کهن

دکتر علیرضا مظفری - دکتر محمدنبی تولایی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی
واحد ارومیه

چکیده

هومر در حماسه اودیسه به روایت ماجراهای قهرمان جنگ تروا یعنی اولیس و حکایت سرگشتگی‌های او به هنگام بازگشت از آن نبرد به سوی زادگاهش، پرداخته است. در این روایت آنچه بیشتر نظر خواننده را به خود جلب می‌کند، حمایت‌های بی‌دریغ آتنا از اولیس است. علت اساسی این همه حمایت آتنا از اولیس چیست؟ برای دستیابی به علل حمایت‌های آن زن ایزد از اولیس، می‌توان چندین احتمال را طرح کرد. در این گفتار نخست به علت‌یابی اسطوره‌شناختی و سپس به طرح علل فلسفی پرداخته‌ایم. از منظر نخست، با همانندی‌هایی که میان آتنا و پنلوپ، همسر اولیس، و خود اولیس با هفائستوس ایزد آتش زمینی حاکم است، می‌توان چنین تصور کرد که آتنا با حمایت از اولیس نمودگار زمینی هفائستوس می‌خواهد وفاداری و دلدادگی خود را به هفائستوس برساند. از منظر دوم، با عنایت به اینکه آتنا برای مردم یونان، ایزد عقل و دانایی است و اولیس نیز همواره به خردمندی توصیف و ستایش شده است؛ می‌توان چنان پنداشت که حمایت آتنا از اولیس، نمودِ روایی حمایت و تأیید عقل کل و آسمانی از عقل زمینی و جزوی بشری باشد.

کلیدواژه‌ها: آتنا، اولیس، هومر، اودیسه، هفائستوس.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱/۲۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۸/۳۰

Email: alirezamzffr@yahoo.com

مقدمه

هر روایت اساطیری در کنار کارکردهای گوناگونی که دارد، ارائه نمونه و الگوهای رفتاری، برای باورمندان را در کانون توجه خود دارد. از این رو می‌توان گفت که هر روایت اساطیری، نمونه‌آزلی رفتارهای سپسین باورمندان خود است. با این وجود، در میان روایت‌های یادشده می‌توان به تعدادی روایت نخستین و ازلی نیز دست یافت که خود منشأ پیدایش روایت‌های ثانوی بوده است؛ آن‌گونه که در روایت‌های اساطیری ما ایرانیان، روایت اساطیری گرشاسب، کیومرث و ضحاک^(۱)، منشأ پیدایش روایت‌ها و شخصیت‌های دیگر اساطیری بوده است. نکته جالب توجه این است که روایت‌های ازلی یادشده، معمولاً بنا به دیرینگی خود رفته رفته فراموش می‌شود، اما یاد و خاطره خود را در روایت‌های سپسین به یادگار می‌گذارد. نمونه بسیار جالب و در عین حال بسیار پیچیده بقای روایت ازلی در روایت‌های سپسین، ظهور جلوه‌هایی از روایت ازلی عشق آتنا و هفائستوس در قالب روایت اساطیری عشق اولیس و پنلوپ در حماسه ماندگار *اودیسه هومر* است.

شاید شما نیز هنگام خواندن این اثر، به این مسئله اندیشیده باشید که چرا «آتنا»^۱ در میان جمع دلاوران نبرد «تروا»^۲ بیشتر جانب «اولیس»^۳ را گرفته و او را تا رسیدن به موطنش «ایتاک»^۴ از یاری خود بهره‌مند ساخته است؟ آیا او برای این زن ایزد قربانی شگرفی هدیه کرده است که دیگران نکرده‌اند؟ یا کار خاصی از او سر زده است که موجب جلب توجه آتنا به وی شده است؟ یا تنها رقابت دیرینی که میان پوزئیدن^۵ و آتنا برقرار بود، اولیس را که مغضوب پوزئیدن بوده، شایان حمایت‌های بی‌دریغ آتنا قرار داده است؟ و چندین احتمال دیگر که هر کدام

1. Athena

2. troie

3 Ulysse-Odysseus

4. Ithaque

5. Posedon

می‌تواند سهمی از واقعیت داشته باشد. با این همه، به نظر می‌رسد که حمایت‌های آتنا از اولیس انگیزه‌ای به مراتب مهم و اساسی‌تر از اینها داشته باشد. آنچه در زیر خواهد آمد، طرح چند احتمال در این باره است که نخستین آن کاملاً رویکردی اسطوره‌شناسی دارد و احتمال‌های سپسین بر شالوده رویکرد فلسفی و جهان‌شناختی مردم یونان طرح‌ریزی شده است.

رویکرد اسطوره‌شناسی

در نگاه نخست از این زاویه، می‌توان مدعی شد که روایت اساطیری اولیس، به‌ویژه رابطه او با همسرش «پنلوپ»، براساس یک روایت اساطیری پایه که در طول تاریخ به فراموشی سپرده شده است - یعنی اسطوره دلدادگی آتنا و هفائستوس - شکل گرفته و آتنا نیز بنا به همانندی‌هایی که میان اولیس و هفائستوس موجود است، به حمایت از او ترغیب شده است. بدین ترتیب می‌توان با توجه به روایت اساطیری اودیسه، پرده از اسرار فراموش‌شده اسطوره هفائستوس و آتنا برداشت.

خواننده آشنا با سنتها و روایت‌های اساطیری یونان، می‌داند که آتنا دختر زئوس^۱، ضمن ویژگی‌های گوناگونی که داشت، خلاف دیگر خدایان اولمپی^۲، بیش از هر چیزی به پاسداشت حریم پاکدامنی خود شهره بود. همین عفاف، درحالی‌که او را از یک سو از زناشویی با خدایان دیگر منع می‌کرد، خویشکاری پشتیبانی از خانواده را هم برای او ارزانی کرده بود. «او مراقب سازش و وفاداری همسران بود و از حرمت کانون خانواده و تندرستی افراد آن پاسداری می‌کرد» (اشمیت ۱۳۸۷: ۸). تنها ایزدی که در روایات اساطیری یونان توانست تا حدی به او نزدیکی جوید و به طریقی غیر عادی او را صاحب فرزندی سازد، هفائستوس^۳

1. Zeus

2. Ulympe

3. Hephaistos

بود. چنان می‌نماید که آتنا نیز برای تن دادن به عشق هفائستوس بی‌میل نبوده است، اما ترس از ریشخند و طعنه خدایان اولمپ از اینکه از میان آن همه خواستگاران نامور، این ایزد لنگ^(۲) را به همسری خود برگزیده، کار را کمی برای او دشوار ساخته بود.

ماجرا از این قرار است که «هفائستوس به آتنا دل باخته بود. روزی هنگامی که ایزدبانو برای ساختن زره نزد وی باز آمد، او تلاش کرد دامنش را لکه‌دار کند؛ اما آتنا گریخت، در حالی که هفائستوس لنگ در پی‌اش روانه شده بود. سرانجام، هفائستوس آتنا را ربود، اما ایزدبانو سخت از خود دفاع کرد، چنان که هفائستوس کامیاب نشد و نتوانست به طرح خائنانه خود جامه عمل فرآپوشد، اما در عوض، تخم خویش بر زمین پراکند و اندکی بعد فرزندی از آن پیدا گشت، اریختونیوس نام^۱. آتنا فرزند را یافت و بی‌آنکه دیگر ایزدان دریابند، او را پرورد ... اریختونیوس رشد کرد و برنا گشت. پس به شهریاری آتن برگزیده شد و آیین استوار آتنا را در آنجا پی نهاد» (ژیران ۱۳۸۲: ۸۷). بر اساس روایت پیر گریمال «روزی آتنا به کارگاه هفائستوس رفت تا سفارش سلاحی به او بدهد. هفائستوس که از نظر آفرودیت افتاده و تنها مانده بود، عاشق آتنا شد و به تعقیب او پرداخت، ولی آتنا از وی گریخت، هفائستوس با آنکه لنگ بود خود را به آتنا رساند و او را در آغوش کشید، آتنا تسلیم نشد ولی هفائستوس که در حال غلیان شهوت بود ساق‌های آتنا را خیس کرد، آتنا که بسیار ناراحت و متنفر بود با پارچه پشمینی آن آلودگی را پاک کرده، پارچه را به زمین انداخت. از این عمل، زمین باردار شد و پسری به نام اریختونیوس از او به دنیا آمد که آتنا وی را به عنوان فرزند خود، علی‌رغم نظر خدایان، پرورش داد و درصدد جاویدان ساختن وی برآمد» (گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۲۵). از سوی دیگر، روایت‌ها و

1. Erichthonios

باورهایی است که این دو ایزد یونانی را سخت به همدیگر پیوند می‌زند. بر پایه یکی از همین روایت‌ها، هفائستوس با شکافتن فرق سر زئوس موجب پیدایش آتنا شده است^(۳). درباره حمایت از هرakles^۱ نیز تفاهم آشکاری میان آن دو به چشم می‌خورد. در باورهای اساطیری یونان هر دو مظهر آتش‌اند؛ آتنا مظهر آتش آسمانی و هفائستوس مظهر آتش زمینی است. هر دو در صنایع دستی، مهارتی شگرف دارند؛ آتنا در صنایع ظریف دستی چون بافندگی^(۴) و گلدوزی و امثال آن و هفائستوس آهنگری است که آثار تحسین‌برانگیزی آفرید و هنرهای دستی و صنعت را به انسان آموخت. از همه جالب‌تر آنکه آنها از نظر شیوه پدید آمدن نیز تقریباً شبیه یکدیگرند؛ زئوس بدون مشارکت هرا و به تنهایی آتنا را پدید آورد و هرا بدون انبازی زئوس، هفائستوس را به دنیا آورد.

بنا به آنچه گذشت دور نیست که با وجود اعراض ظاهری آتنا از هفائستوس، میل و رغبتی درونی، او را نسبت به این ایزد لنگ علاقه‌مند می‌ساخت و به نظر می‌رسد که داستان دلبستگی اولیس و پنلوپ بر اساس طرح دلبستگی آتنا و هفائستوس پرداخته شده باشد. به همان اندازه که پنلوپ، همسر اولیس، نمودگار زمینی آتناست، اولیس نیز نماینده زمینی هفائستوس است؛ و راز حمایت آتنا از اولیس نیز درست در همین نکته است؛ او با حمایت خود از اولیس به نوعی می‌خواهد وفاداری خود را به نمونه آسمانی اولیس یعنی هفائستوس نشان دهد.

یکی از ژرف‌ترین احساسات و عواطف حاکم بر اودیسه هومر، احساس تنهایی است، و شاید همین احساس کانونی است که بیشتر پرسوناژهای این اثر ماندگار را گرد هم آورده است. اولیس و پنلوپ هر کدام به نوعی داغ اندوهبار تنهایی را برمی‌تابند و سرنمونه آن دو یعنی آتنا و هفائستوس نیز در عین انتساب به خدایان، گریزان و بیزار از آن عالم، با سرگرم‌ساختن خود به کارهای هنری و

1. Heracles

صنعتگری و گاه با پرداختن به احوال قهرمانان انسانی که تنهایی و غم غربت آنان را سخت می‌آزارد، درد تنهایی خود را تسکین می‌دهند.

همانندی‌های «آتنا با پنلوپ» و «هفائستوس با اولیس»، شگفت‌آور است. پنلوپ نیز مانند آتنا به طرز وسواس‌آمیزی نسبت به پاکدامنی خود بیمناک است؛ اعراض او از خواستگاران پر شمارش در غیاب همسرش اولیس، یادآور بی‌اعتنایی آتنا به عشق بسیاری از ایزدان آسمانی است. هر دو در هنرهای دستی مهارتی شگفت دارند. «مهارت وی [آتنا] در صنایع دست‌ساخت آشکار بود و نخستین گلدان‌ها را ساخت. اما بیش از همه، در کار زنان از دیگران برتری داشت. هنر پارچه‌بافی و گلدوزی شگفت‌آورش زبانزد بود. ایزدان نامیرا برای جامه‌های خود به وی متکی بودند و ردای هرا دست‌کار گلدوزی‌شده او بود» (ف.ژیران ۱۳۸۲: ۸۸). آیا این ویژگی آتنا تداعی‌کننده هنر بافندگی پنلوپ نیست که برای فرار از پذیرش تقاضای ازدواج خواستگاران بی‌شرم، جامه‌ای را می‌بافت و سپس آن را می‌شکافت؟ زیبایی آن دو نیز چنان چشمگیر است که یکی در میان خدایان اولمپ و دیگری در میان مردان زمینی خواستگاران بسیار یافته است. با این توصیف می‌توان گفت که همانندی‌های پنلوپ با آتنا به گونه‌ای است که به‌راستی می‌توان او را نمودگار زمینی آتنا به شمار آورد.

اگر پنلوپ نماینده زمینی آتنا باشد، اولیس نیز می‌تواند با همانندی‌های شگفتی که با هفائستوس دارد، نمودگار او در سطح زمینیان باشد. هفائستوس در باورهای اساطیری یونان، نمودگار آتش آسمانی و ایزد آهنگری و صنعت است. از جمله دست‌ساخت‌های او می‌توان به این موارد اشاره کرد: کاخ‌های المپ با آرایه‌های مفرغی و نیز تخت زرین، عصای شهریاری، آذرخش، سپر ترسناک، گردونه بال‌دار هلیوس^۱، تیرهای آپولون^۲ و آرتمیس^۳،

1. Helios

2. Apollon

3. Artemis

داس دمتر^۱، جوشن هراکلس، ... زره آشیل^۲ ... (ژیران ۱۳۸۲: ۱۴۱-۱۴۲). هنگامی که زئوس برای پادافراه آدمیان بر آن شد که نخستین زن، پاندورا^۳، را بیافریند، به هفائستوس رو آورد و بدو فرمان داد پیکر زنی را با آب و گل قالب زند، بدو حیات دمد و صدای انسانی ببخشد. او در بسیاری موارد دیگر به زئوس یاری داد. مجسمه‌اش را با تبری شکافت تا آتنا بتواند از آن فرا جهد و به فرمان او پرومته را در کوه‌های قفقاز به بند کرد. (همان: ۱۴۲). او با وجود زشت بودن، همسر آفرودیت^۴ و محبوب زنان بسیاری از آسمانیان و زمینیان بود. از برخی افسانه‌ها برمی‌آید که عشق او نسبت به آتنا از بدو زایش این ایزدبانو نطفه بست. پیش از آنکه او با تبری به زئوس ضربت زند که باعث می‌شد آتنا از سرش فراخیزد، هفائستوس درخواست کرد که دست ایزدبانوی باکره را که ظاهر می‌شد، برگیرد. می‌گویند زئوس رضایت داد اما آتنا خود از قول پدر سر باز زد. گمان می‌رود که سرگذشت آنان باهم آمیخت، تنها به آن دلیل که هر دو پشیمان کار آدمیان بودند و حوادث زندگی‌شان به هم گره می‌خورد (همان: ۱۴۳). با تمام اینها، او از هنگام کودکی لنگ بود^(۵). عکس آنچه بیشتر گفته‌اند، نقص عضو او در نتیجه یک تصادف نبود. او از بدو زایش لنگ بود. در حقیقت هومر روایت کرده که هرا از زشتی فرزند خویش شرمسار بود و چون لنگ بود، می‌کوشید او را از ایزدان پنهان دارد. پس او را از ارتفاعات المپ به دریا انداخت (همان: ۱۳۸). با این وجود روایت دیگری نیز در *ایلیاد* لنگی او را مربوط به دوره‌های سپسین زندگی‌اش می‌کند. (گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۱)

تیزهوشی و چاره‌گری‌های اولیس او را بیش از هر ایزد دیگر با هفائستوس همانند ساخته است. اگر ابتکار ساختن اسب چوبی - که موجبات فتح تروا را

1. Demeter

2. Achille

3. pandore

4. Aphrodite

برای یونانیان فراهم آورد - را چنانکه گفته شده از سوی اولیس بدانیم، همانندی او را با هفائستوس و مهارت صنعت‌گری او بیشتر خواهیم یافت. آن‌گونه که پیداست تلاشی ناخودآگاه از سوی اسطوره‌پردازان یونان برای همانندسازی اولیس و هفائستوس در جریان بوده است. نکته مهم دیگر در *اودیسه*، همانندی شگفتی است که اولیس پس از بازگشت به ایتاک با صورت ظاهر هفائستوس - البته به مدد آتنا - پیدا می‌کند. «... آتنا چوبدست خود را برو (اولیس) زد. پوست زیبای او را بر روی اندام‌های سبک‌خیزش چین‌دار کرد، موهای زرینش را از سرش فرو ریخت؛ پوست مرد بسیار پیری را بر همه اندام‌های او گذاشت و دیدگانش را که از آن پیش آن همه زیبا بود، تار کرد، به جای تن پوشش، ژنده‌ای فرسوده و نیم‌تنه‌ای ستبر از هم گسیخته و چرکین که از دوده‌های انبود آلوده شده بود، پوشانید...»^(۶) (هومر ۱۳۷۱: ۳۰۳). این اوصاف را مقایسه کنید با تندیس‌های هفائستوس که «به شکل پیرمرد خوش‌بنیه‌ای با ریشی انبوه و ظاهری وحشی در حالی که کلاه بیضی آهنگران را بر سر و چکشی در دست دارد نشان می‌دادند» (اشمیت ۱۳۸۷: ۳۷۷). اگر گنجاندن ماجرای زخمی‌شدن پای اولیس به هنگام شکار گراز در پارناس (گریمال ۱۳۷۸، ج ۲: ۹۱۷) که آثار آن همچنان در پایش ماندگار شد برای نسخه‌برداری از نسخه اصل او یعنی هفائستوس و پای لنگ او نبود، شناخته‌شدن اولیس به وسیله خدمتکار سالخورده‌اش پس از مراجعه دوباره به ایتاک، چندان ارزش و جایگاهی ندارد که این ماجرا تنها به عنوان نشانه‌ای برای بازشناسی اولیس در متن داستان‌های منقول درباره او گنجانده شده باشد. اگر رسیدن هفائستوس به آتنا پس از تعقیب و گریز مسابقه‌گونه آن دو که در ماراتن اتفاق افتاد (ژیران ۱۳۸۲: ۸۷ و ۱۴۳) و حاصل آن وصلت غریب، پسری اریختونیوس نام بود، اولیس نیز بنا به روایتی با پیروزی در جریان مسابقه‌ای به

پنلوپ دست‌یافت و حاصل این ازدواج نیز تنها پسری است تلماک^۱ نام. اگر هفائستوس و آتنا باوجود نژاد آسمانی‌شان، به دو دنیای متفاوت تعلق دارند - که بر اساس آن یکی نمودگار آتش زمینی و دیگری نمودگار آتش آسمانی شده است - اولیس و پنلوپ نیز باوجود نژاد اصیل‌شان به دو منطقه جدا از هم تعلق دارند.

بدین ترتیب دور نیست که داستان عشق اولیس و پنلوپ، بر اساس طرح دلدادگی آتنا و هفائستوس شکل گرفته باشد و آتنا از آن روی کمر به حمایت از اولیس و تلاش برای باز آوردن او به ایتاک و همسرش پنلوپ بست که اولیس را نماینده زمینی محبوب خودش هفائستوس می‌دانست. اگر با اندکی ژرف‌نگری به *اودیسه هومر* و باورهای اساطیری شایع در میان یونانیان درباره دلبستگی آتنا و هفائستوس و ماجراهای هر یک از آن دو ایزد نگاه کنیم، خواهیم دید که هومر شاید به طرز ناخودآگاه دست به تکرار برخی از ماجراهای زندگی هفائستوس در شرح ماجراهای اولیس زده است. برای نمونه، آیا قابل تصور نیست که ماجرای هبوط^(۷) اولیس در دنیای زیرزمینی هادس (هومر ۱۳۷۱: ۲۳۵-۲۶۲/سرود یازدهم) شکل دگرگون‌شده هبوط هفائستوس از اولمپ بر سطح زمین باشد. آن‌گاه که هرا از حمایت هفائستوس از هراکلس آگاه می‌شود، او را به زمین می‌اندازد یا بنا به روایتی دیگر زئوس عامل اصلی هبوط او بر زمین بوده است. یعنی در هر حال هفائستوس تجربه‌ای از هبوط دارد و اولیس نیز مطابق نمونه اولیه خود می‌بایست این تجربه را - حتی در شکلی کاملاً متفاوت - داشته باشد. می‌دانیم که مضمون اساطیری هبوط قهرمان نرینه، آن هم از سر ناگزیری و ناخواسته، ریشه در روایت‌های اساطیری بین‌النهرین و به‌ویژه ماجرای هبوط تموز در دنیای زیر زمینی دارد^(۸) که در اساطیر سایر ملل نیز به نوعی تکرار شده

1. Telemaque

است، مانند افتادن بیژن در چاه در اساطیر مردم ایران زمین. اما نباید از یاد برد که تن دادن به تجربه هبوط، لازمه یافتن اقتدار و شهرت است. قهرمانی که با موفقیت این تجربه را پشت سر می‌گذارد، به توانایی‌هایی فوق توانایی‌های انواع خود دست می‌یابد (ر.ک. به: مظفری ۱۳۸۵: ۲۳۷-۲۴۵). هفائستوس پس از این تجربه، مهارت‌های صنعتگری و ابداع ابزارهای شگفت رزم و بزم را برای خدایان و آدمیان به دست می‌آورد؛ آن‌گونه که اولیس نیز پس از هبوط و نزول در دنیای زیرزمینی هادس معرفت و ادراکی فراتر از آنچه تا آن موقع داشت، می‌یابد و پایه‌های توفیق خود را بر مبنای تجربه هبوط خویش می‌گذارد.

بنا به آنچه گذشت، می‌توان گفت که اسطوره اولیس و بازگشت او به سوی همسرش پنلوپ، اسطوره‌ای از جنس اسطوره‌های ترمیمی است. این اسطوره نقاط ضعف اسطوره دلدادگی آتنا و هفائستوس را ترمیم می‌کند. اگر آن دو از وصال هم بازماندند، نمایندگان زمینی آنها - اولیس و پنلوپ - عقده جدایی آنها را واگشوند. اگر بخواهیم در بازسازی عشق آتنا و هفائستوس، به عشق پنلوپ و اولیس تمسک جویم، باید باور داشت که همان‌گونه که پوزئیدون نقش اساسی در سرگستگی اولیس در بازگشت به موطن خویش و وصال همسرش داشت، باید چنین سهمی برای او در اسطوره دلدادگی آتنا و هفائستوس نیز قایل شد؛ یعنی قابل تصور است که پوزئیدون دستی در فراق آتنا و هفائستوس نیز داشته است. در هر حال مشاجره و ستیزه آتنا و پوزئیدون در تصرف شهر آتن مستند به منابع معتبر اساطیری است. (گریمال ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۷۰)

رویکرد جهان‌شناختی

آیا می‌توان «اولیس، هفائستوس» و «پنلوپ، آتنا» را بازتاب اسطوره و کهن‌الگوی «همزاد» به‌شمار آورد که بارها به صورت‌های گوناگون از آثار افلاطون گرفته تا

ادگار آلن پو، داستایوفسکی و صادق هدایت، رخ می‌نماید و جلوه‌گر می‌شود؟
در ضیافت^۱ اثر افلاطون، آریستوفانس با این تصور به تبیین عشق می‌پردازد:

انسان ازلی شکلی گرد و مدور با چهار دست و پا داشت و پشت و پهلوها دایره‌ای تشکیل می‌داد و این پیکر، دو چهره و یک سر داشت و پس از آن به دو بخش تقسیم گشت؛ پس از تقسیم، دو پاره وجود انسان که جویای یکدیگر بودند به سوی هم آمدند و به شوق یکی شدن، دست و بازوها را پیش آوردند. (M.H.Abrams 1962 : 313)

آیا هومر به گونه‌ای، آرزوی وحدت و یگانگی انسان خاکی با نیمه آسمانی و نسخه‌های مهین آنها را منعکس نمی‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا اولیس و پنلوپ جویای پاره گمشده وجود خویش که به صورت هفائستوس و آتنا در ازل و سپیده دم تاریخ مجسم گشته‌اند، نیستند؟

از سویی می‌توان «هفائستوس و اولیس» و «آتنا و پنلوپ» را تبلور و تجسم شباهت نظام نامرئی یا روحانی با نظام مرئی و مادی یا به تعبیری که گذشت نظام آسمانی و زمینی به‌شمار آورد. این مکتب فکری همان است که میرفندرسکی (۱۰۵۰۹۷۰ ه.ق) در شعر زیبای زیرین که در سبک و سیاق شعر ناصر خسرو، اما با مضمون و اندیشه‌ای متفاوت سروده شده، بیان کرده است:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی
(صفا ۱۳۶۶، ج ۵: ۳۱۲)

محتوای شعر البته تأثیر افلاطون را بر اندیشه میرفندرسکی نشان می‌دهد. در این ارتباط، کلام افلاطون که بعدها دیونوسیوس کاذب آریپاگوسی نقل کرده، شنیدنی است:

آنچه به احساس می‌آید، بازتابی است از آنچه در ذهن درک می‌شود. این سخن صورتی دگرگون از کلامی است که در لوح زمردین Tabula Smagadina بدین‌گونه نقل شده است: آنچه در بالا یافت می‌شود، مشابه آن چیزی است که در پایین است و گوتنه آن عبارت نغز را

1. Symposium

بدین صورت اظهار کرده است: آنچه در درون هست در بیرون نیز هست. (J.E.cirlot 1962: XVI). هرچه باشد، نمادگرایی در گستره تأویل و آفرینش خودش، در درون نظامی سازمان یافته از روابط فوق‌العاده پیچیده عمل می‌کند؛ نظامی که کارکرد غالب آن پیوند زدن دنیای طبیعت و ماورای طبیعت یا عالم کبیر و عالم صغیر است؛ آن گونه که شیخ محمود شبستری می‌گوید:

ز هرچ آن در جهان از زیر و بالا است مثالش در تن و جان تو پیداست
(شیخ محمود شبستری ۱۳۸۱: ۴۸)

آخرین احتمالی که می‌توان درباره حمایت‌های بی‌دریغ آتنا از اولیس ارائه کرد، این است که تمدن خردگرای یونانی با پرداختن این اسطوره، می‌خواست حمایت و تأیید عقل کل و آسمانی از عقل جزوی و زمینی را در قالب روایتی حماسی و اساطیری - که همواره مطلوب آن قوم بوده است - نشان دهد. هر چند که پیر گریمال، حمایت آتنا از اولیس و هراکلس را نشانه کمکی می‌داند که روح و عقل معمولاً به نیروی جسمانی و ارزش شخصی قهرمانان ارزانی می‌کند (گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۲۴)، اما با توجه به اینکه آتنا در دنیای یونان، به ویژه در آتن، زن ایزد عقل تلقی می‌شد و با توجه به اینکه هومر در *ایلیاد* بارها عقل و دانایی اولیس را همتای عقل و دانایی زئوس توصیف کرده است (هومر ۱۳۷۲: ۸۵، ۹۶، ۱۰۶)، می‌توان حمایت آتنا از اولیس را تجسمی از حمایت و تأیید عقل آسمانی و کلی از عقل زمینی و جزوی بشر دانست. در سرود دوم *ایلیاد*، آتنا بدین سبب به سراغ اولیس می‌آید که او را از نظر خردمندی و دوراندیشی ممتاز از دیگران و همتای زئوس می‌بیند و آن‌گاه که او را مورد خطاب کند، یگانه ستایشی که از او به زبان می‌آورد، خردمندی اوست: ای پسر ایزدی له‌ثرت! ای اولیس خردمند...! (هومر ۱۳۷۱: ۸۵-۸۶)

نتیجه

براساس آنچه گذشت، می‌توان اساطیر را غیر از تقسیم‌بندی معمولی که پیش از این دانشمندان این علم با عنایت به محتوا و کارکرد آنها ارائه نموده‌اند، با توجه به نحوه پیوستگی آنها نیز به انواع گوناگون تقسیم کرد. یکی از سودمندترین کاربردهای این نوع تقسیم‌بندی، به دست آوردن قاعده‌های رایج در تکوین و دگرذیسی اساطیر و بازیافت و احیای بخش‌های حذف و فراموش‌شده اساطیر دیرینه و علت‌شناسی برخی عملکردهای قهرمانان اساطیر است (آن‌گونه که درباره علت حمایت آتنا از اولیس، نکاتی گفته شد). اساطیر ضمن ارائه نمونه‌های تکرارشونده برای باورمندان خود، می‌توانند منشأ پیدایش اساطیر دیگری شوند که در عین وفاداری به خطوط اصلی آن اساطیر، نقاط ضعف اسطوره‌های متقدم را ترمیم کنند و عناصر اساطیری نوینی را که با مقتضای فرهنگی، فکری و اجتماعی دوره اشاعه خود هماهنگی دارند، بدانها بیفزاید.

پی‌نوشت

(۱) ر.ک. به: سرکاراتی، بهمن. ۱۳۸۵. سایه‌های شکار شده. صص ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۵۲ و ۲۸۶.

(۲) داستان هفائستوس و آتنا را می‌توان یکی از جلوه‌های گوناگون اسطوره «دیو و دلبر» به‌شمار آورد. اسطوره «دیو و دلبر» هر دم به رنگ تازه‌ای و لباسی نو ظاهر می‌شود. این داستان بنیادین در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون به شکل‌های مختلف و متفاوت جلوه کرده است، گاه در شکل و شمایل دراکولا و گاه شِرِک (Shrek) و گاه در شبیح اهرا اثر گاستون ورود و زمانی در کینک گُنگ و یا در فیلم «ادوارد دست‌چی» (Edward Scissor hand) و فرانکشیتین.

(۳) آن‌گونه که مشهور است هفائستوس فرزند بکرزاد هراست و آتنا دختر زئوس است که از مغز سر او بدون مشارکت مادر به دنیا آمده است، آیا نمی‌توان تصور کرد که

هفائستوس و آتنا، آنیموس (Animus) و آنیمای (Anima) زئوس و هرا هستند، به عبارت دیگر آتنا نیمه زنانه زئوس و هفائستوس نیمه مردان هرا باشد؟

(۴) به طور اساسی عمل بافندگی نمودار آفرینش و زندگی است و ارتباط آن با مورد اخیر، به ویژه، بدین خاطر است که نشانه و رمز گردآوری، تکثیر یا رشد است. (Cirlot 1962: 349). عبارت "رشته حیات" تعبیر روشن و فصیح رمزگونه پارچه است که تنها با مفاهیم پیوند و افزایش از طریق ادغام دو عنصر (تار و پود - فاعل و منفعل -) ارتباط نمی‌یابد و فقط معادل آفرینش هم نیست بلکه تصور عالم نمود به مثابه نوعی حجاب است که آنچه را که حقیقی و عمیق است، از دیده پنهان می‌سازد؛ همان‌گونه که پورفیری (Porphyry) اظهار می‌دارد: قدما آسمان‌ها را «حجاب» می‌نامیدند زیرا که از نظری آسمان‌ها تن پوش خدایانند؛ و همان‌طور که افلاطون می‌گوید: تنها خالق جهان‌آفرین (Demiurge) به ارباب انواع ثانویه یعنی خدایان اساطیری فرمان می‌دهد تا باقی و فانی را در پارچه‌ای رمزی به هم پیوندند. این معنی افزون بر مفهوم رمزی بافندگی، نماد جوزا (نشانه ترکیب دوگانه تمامی موجودات که بخشی فانی و بخشی باقی‌اند) نیز هست. پلوتارک خاطر نشان می‌سازد که ایزیس (Isis) به یاری خواهرش پارچه‌بافی را اختراع کرد. افسانه پارچه‌بافی پنلوپ (Web of Penelope) با این مضمون ارتباط می‌یابد. رنه گنون تار و پود را معادل اعضای افقی و عمودی صلیب کیهان می‌بیند، در آن عمودی نمودار مراحل گوناگون هستی و افقی نشانه میزان پیشرفت حاصله در این مراحل است. وی همچنین به ذکر این نکته می‌پردازد که دو رشته نخ کارگاه بافندگی را می‌توان با اصول نرینه و مادینه یکی شمرد و بدین خاطر است که در اوپانیشاد (Upanishade) برهمای متعال چنین توصیف شده است: «کسی که دنیاها چون تار و پود در وجودش درهم تنیده» (Ibid: 359)

(۵) بنا به گفته دیل (Diel) پا، نماد جان است. احتمالاً نظر وی بر این مبنا استوار است که پا حائل تن یعنی ستون و عمودی است که بدن را صاف نگه می‌دارد. دیل با ذکر مثال‌های گوناگون نشان می‌دهد که در اساطیر یونان لنگ بودن معمولاً نماد نوعی عیب و نقص - کاستی و نقیصه‌ای بس مهم - در روح آدمی است. یونگ این نظر را تأیید

می‌کند و اظهار می‌دارد که هفائستوس (Hephaestus) و ویلاندا (Wieland) آهنگر و مانی هر سه پاهای ناقص و معیوبی داشتند. آیا استعدادها و مواهب خارق‌العاده‌ای که به برخی کسان اعطا می‌شود به جبران پاره‌ای از این نقائص و عیوب جسمی نیست؟ (cirlot 1962: 106). اگر نظری که پیشتر مطرح شد یعنی تلقی هفائستوس به منزله آنیمای هرا را بپذیریم، دور نخواهد بود که لنگ بودن هفائستوس - که بنا به برخی از روایت‌های اساطیری نتیجه رفتار هرا است - نتیجه خواسته ناخودآگاه هرا برای سلب نظر دیگر زنان زمینی و آسمانی از هفائستوس باشد، اما شگفتا که او با وجود این نقیصه همواره مد نظر زیباترین زنان زمینی و آسمانی بوده است، درست مانند لرد بایرون که با پاهای ناقص و معیوب به دنیا آمد.

(۶) می‌توان تصور کرد که «دود آلود» بودن جامه‌های اولیس نمودگاری از جامه‌های هفائستوس باشد که در اثر اشتغال به آهنگری و کار با آتش همواره دودآلود بوده است؛ و دیدگان تار او نیز نشانی است از چشمان هفائستوس که بنا به برخی گزارش‌ها بر اثر جرقه آهن عیناک شده بود. (پین سنت ۱۳۸۷: ۴۸)

(۷) هبوط نشانه تجسد روح است. یاکوب بوهم (Jacob Böhme) در کتابش با عنوان *نشانه (De Signatura)* اظهار می‌دارد که «انسان تا بدان حد که اصل و گوهر ناب الهی بود، میرا شد زیرا آرزوهای باطنی او که از کانونی درونی سرچشمه گرفت ... به سوی زایشی بیرونی و دنیوی جهت پیدا کرد»، از این رو (در استنساخ اوِلا (Evola) اصل و گوهر الهی یا جسمانیت درونی inner corporeity (که هنوز در وجود انسان باقی مانده است) رنج مرگ مادی را تحمل می‌کند. (Ibid: 96 - 97)

(۸) برای آگاهی از باور به جهان زیرین در باورمندان بین‌النهرین باستان و هبوط در آن جهان؛ ر.ک. به: Micea eliade 1993, vol.5: 256-267 / و: بلک و گرین ۱۳۸۳: ۱۲۳ و ۲۹۸-۳۰۱.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. ۱۳۸۷. «جام فریدون» فصلنامه پاز. س ۱. ش ۴.

- اشمیت. ژوئل. ۱۳۸۷. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه شهلا برادران خسروشاهی. چ ۲. تهران: فرهنگ معاصر - روزبهان.
- الیاده. میرچا. ۱۳۶۵. مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ. ترجمه بهمن سرکارتی. چ ۱. تبریز: نیما.
- بلک. جرمی و گرین. آنتونی. ۱۳۸۳. فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان. ترجمه پیمان متین. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- پین سنت. جان. ۱۳۸۷. اساطیر یونان. ترجمه باجلان فرخی. چ ۲. تهران: اساطیر.
- ژیوان، فلیکس. ۱۳۸۲. اساطیر یونان. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چ ۱. تهران: کاروان.
- سرکارتی. بهمن. ۱۳۸۵. سایه‌های شکار شده. چ ۲. تهران: طهوری.
- شیخ محمود شبستری. ۱۳۸۱. گلشن راز. با تصحیح، پیشگفتار و توضیحات حسین الهی قمشه‌ای. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا. ذبیح الله. ۱۳۶۶. تاریخ ادبیات در ایران. چ ۵. چ ۳. تهران: فردوس.
- گریمال. پیر. ۱۳۷۸. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه احمد بهمنش. چ ۴. تهران: امیرکبیر.
- مظفری. علیرضا. ۱۳۸۵. «بررسی تطبیقی عناصر اساطیری روایت بیژن و منیژه». شاهنامه‌پژوهی. چ ۱. زیر نظر محمدرضا راشد محصل.
- هومر. ۱۳۷۱. اودیسه. ترجمه سعید نفیسی. چ ۹. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____. ۱۳۷۲. ایلیاد. ترجمه سعید نفیسی. چ ۹. تهران: علمی و فرهنگی.

منابع انگلیسی

- J.E. Cirlot. 1962. *A Dictionary of Symbols*. Translated from the Spanish by Jack Sage. Foreword by Herbert Read. New York: Philosophical Library.
- M.H. Abrams. 1987. (General Editor) *The Norton Anthology of English literature*. New York: Norton company, Inc.
- Mircea Eliade. 1993. *The Encyclopedia of Religion*. Vol.5. New York: Macmillan Library Reference.

References

- Āidenloo, Sajjād. (2008/1387H). "Jām-e Fereidoon". Pāzh journal. Year 1. No. 4.
- Black, Jeremy and Green, Anthony. (2004/1383H). *Farhangnāme-ye Khodayān, Divān va Namād-hāye Beinol Nahrein-e Bāstān (Gods, Demons, and Symbols of Ancient Mesopotamia: An Illustrated Dictionary)*. Tr. by Peiman Matin. 1st ed. Tehran: Amir Kabir.
- Eliade, Mircea. (1986/1365H). *Moghaddame bar Falsafe-yi az Tarikh*. Tr. by Bahman Sarkārāti. 1st ed. Tabriz: Nima.
- Guirand, Felix (2003/1382H). *Asātir-e Yunān (The Myths of Greece)*. Tr. by Abolghāsem Esmāeel Pour. 1st ed. Tehran: Karvān.
- Grimal, Pierre. (1999/1378H). *Farhang-e Asātir-e Yunān va Rom (Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine)*. Tr. by Ahmad Behmanesh. 4th ed. Tehran: Amir Kabir.
- Homer. (1992/1371H). *Odyssey*. Tr. by Saeed Nafisi. 9th ed. Tehran: Elmi va Farhangi.
- (1993/1372H). *Iliad*. Tr. by Saeed Nafisi. 9th ed. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Mozaffari, Ali Reza. (2006/1385H). "Barrasi-e Tatbigi-e Anāsor-e Asātiri-e Revāyat-e Bizhan va Maizheh". *Shahnameh Pazhouhi*. 1st ed. Supervised by Mohammad Reza Rāshed Mohassel.
- Pinsent, John. (2001/1380H). *Asātir-e Yunān (Greek Mythology)*. Tr. by Bājlān Farrokhi. 2nd ed. Tehran: Asātir.
- Safa, Zabihollah. (1987/1366H). *Tārikh-e Adabiāt dar Iran*. Vol. 5. 3rd ed. Tehran: Ferdows.
- Sarkārāti, Bahman. (2006/1385H). *Saye-hāye Shekār Shodeh*. 2nd ed. Tehran: Tahuri.
- Sheikh Mahmood Shabestari. (2002/1381H). *Golshan-e Rāz*. Ed. and annotation by Hossein Elāhi Ghomsheyi. 4th ed. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Schmidt, Joel. (2008/1387H). *Farhang-e Asātir-e Yunān va Rom (Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine)*. Tr. by Shahla Baradaran Khosrow Shāhi. 2nd ed. Tehran: Farhang-e Moāser- Roozbahān.